

اجماع وجود دارد و به آن تغییر دموکراتیک می‌گویند تا از این طریق سیاست‌ورزی در تمامی کشورهای عربی به موجب قوانین اساسی دموکراتیک به شکلی رقم بخورد که حکومت از آن اکثریت باشد، حقوق اقلیت مصون بماند، گردش قدرت به شکلی مسالمت‌آمیز باشد و نمایندگان واقعاً منتخب و امین مردم باشند.

به سوی امنیت مشارکتی در خلیج فارس

بیورن مولر

ترجمه دکتر جواد صالحی

پژوهشگر مقیم مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه

هرچند می‌توان استدلال کرد که منطقه خلیج فارس شامل کشورهایمانند یمن، ترکیه، افغانستان و یا کشورهای جدیدالتأسیس آسیای مرکزی نیز می‌باشد، من آن را محدودتر تعریف نموده و آن را شامل ایران و عراق به علاوه کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس یعنی بحرین، کویت، عمان، قطر، عربستان سعودی و امارات متحده عربی (UAE) در نظر گرفته‌ام. به علاوه لیست بازیگران مربوط شامل بازیگرانی به غیر از کشورهای منطقه می‌باشد؛ مانند شورای همکاری خلیج فارس، اتحادیه عرب، سازمان کنفرانس اسلامی (OIC) و سازمان ملل متحد. از اینها گذشته، چندین نیروی خارجی که در صدر آن ایالات متحده آمریکا قرار دارد و تا چندی پیش اتحاد جماهیر شوروی نیز شامل آن بود

در منطقه تأثیرگذار هستند. روسیه اکنون هم در برخی موارد نقش قابل توجهی بازی می‌کند، همچنین بریتانیا، فرانسه، هند، اسرائیل و ترکیه نیز همگی در این منطقه دارای نقش هستند.

در ادامه مطلب به طور مختصر به دلایل عدم ثبات منطقه ای که تعریف شد، پرداخته و سپس پیشنهادها ی کلی جهت ایجاد ثبات ارایه خواهد گردید. هر چند مشکلات اصلی منطقه سیاسی هستند، در اینجا تمرکز بر روی حیطة نظامی خواهد بود که اجازه نمی‌دهد راه‌های سیاسی برای حل مشکلات سیاسی مؤثر واقع گردد. جهت بررسی مشکلات نظامی چارچوبی تعریف خواهد شد که در آن طیفی از ابزار سیاسی، کنترل جنگ افزار و اعتماد سازی که در دیگر نقاط دنیا مؤثر بوده است و در نتیجه ممکن است در منطقه خلیج فارس نیز مفید باشد، مورد بررسی قرار خواهند گرفت.

از شکل‌گیری منازعه تا جامعه امنیتی

عدم ثبات و حتی احتمال وقوع جنگ در منطقه خلیج فارس را می‌توان در رابطه بین کشورها و همچنین طبیعت خود

کشورهای منطقه جستجو کرد. ثباتی پویا در منطقه قبل از تشکیل کشورها وجود داشته است، کشورها دارای انسجام اجتماعی-سیاسی داخلی براساس ایدئولوژیهای مشخص کشوری و همچنین پایه‌های بنیادین

و سازمانهای مرتبط دولتی می‌باشند. بدون چنین پایه‌هایی سیاستهای امنیتی به طرف اهداف سیاسی داخلی (برای مثال شکافهای دینی و قومی) که اغلب به کشورهای همسایه نیز مرتبط است، معطوف می‌شود که باعث بی‌ثباتی و یا حتی جنگ در این منطقه می‌گردد. متأسفانه اکثر کشورهای منطقه خلیج فارس دارای دولتهایی ضعیف هستند؛ هر چند بعضی از آنها ضعیف‌تر از بقیه می‌باشند. همگی این دولتها به استثنای ایران جدید التاسیس هستند، بیشتر آنها مشکلات اقلیتهای قومی و مذهبی دارند و اغلب دارای مشکلات حل نشده مرزی با همسایگان بوده و هیچ‌یک حتی به استانداردهای دموکراسی پایدار نزدیک نیستند. بنابراین، این منطقه فاقد نوع پایداری و امنیتی است که یک سیستم وستفالیایی در شناخت متقابل استقلال و حاکمیت همسایگان و اصول عدم مداخله در

مسایل داخلی ارایه می نماید. از طرف دیگر، این منطقه تقریباً یک نمونه آکادمیک دیگری از انطباق حداقلی با سیستم وستفالیایی است که می توان آن را آثارشیزم بین المللی نام نهاد؛ به این معنی که هیچ اقتدار سیاسی که برتر و مورد وثوق همه کشورهای منطقه باشد، وجود ندارد. اگر طیف آثارشیزم را از خام تا بالغ در نظر بگیریم، نوع آثارشیزم منطقه خام است؛ به این معنی که در هنگام ایجاد درگیری استفاده از نیروی نظامی در میان کشورها به هیچ وجه دور از انتظار نیست. نمونه چنین درگیریهای نظامی در تاریخ منطقه، جنگ ایران و عراق (۱۹۸۱-۱۹۸۰) و تهاجم عراق به کویت در ۱۹۹۰ و عواقب آن است که تا به امروز ادامه دارد.

سازوکار سنتی توازن قوا احتمالاً نمی تواند در منطقه ایجاد ثبات نماید. منطقه باز و چند قطبی است و سه قطب اصلی آن ایران، عراق و عربستان سعودی هستند. نه تنها توازن قدرت بین نیروهای بزرگ منطقه ای ضعیف و شکننده است، بلکه بسیار نامتقارن نیز می باشد. ایران به طور وضوح از نظر جمعیت و نفرت قابل استفاده در نیروی

نظامی در صدر قرار دارد و عراق پس از آن قرار گرفته، ولی عربستان سعودی و متحدان آن از نظر ثروت و توان خرید جنگ افزاز از هر دو جلوتر هستند. با اینکه اتحاد موقت بین دو کشور علیه هریک از این سه کشور محتمل می باشد، ولی نمی توان اتحادی پایدار را بین این متحدین متصور گردید. قدر مسلم این است که عربستان از عراق بیم دارد ولی نه به حدی که برای ایجاد اتحاد پایدار با دشمنانش انگیزه داشته باشد؛ زیرا ایران نیز تهدیدی دیگر تلقی می گردد. عراق از هر دو کشور ایران و ترکیه به علاوه الباقی کشورها در هراس است، با این همه بسیار نامحتمل است که عراق موفق به ایجاد اتحادی در اطراف خود گردد. بنابراین بعید است که شرایط سه قطبی کنونی تبدیل به دو قطب گردد. احتمال قوی تر این است که در این منطقه شاهد یک سری اتحادهای خلق الساعه باشیم که احتمالاً با جنگ متوقف خواهند شد. از همه اینها گذشته، تعادل قوای منطقه به جای اینکه به شرایط خود منطقه بستگی داشته باشد، به دلیل اینکه هر سه این کشورها باید علیه نیروهای خارجی مانند اسرائیل، ترکیه و یا

تأثیر گذاشته است (جدول شماره ۱ بیانگر این شرایط است). تغییرات سریع و اساسی فوق نه تنها ارزیابی واقع بینانه قدرتهای منطقه را با دشواری روبه رومی کند، بلکه باعث می شود قدرتهای در حال افول انگیزه ای برای جنگهای پیش گیرانه پیدا کنند و بخواهند با جنگ موقعیت خود را بهبود بخشند. در صورتی که انباشت تسلیحات ادامه یابد، منطقه ممکن است به شرایطی برسد که هریک از سه قدرت بزرگ قادر باشند به بقیه صدمه برسانند ولی نتوانند از خود در مقابل یک حمله غافل گیرانه دفاع نمایند و وضعیت «برتری آفندی متقابل»^(۱) به وجود آید؛ یعنی تنها عامل ثبات توان هریک از کشورهای در اقدامات تلافی جویانه یعنی نوعی پیش گیری معکوس باشد.

ایالات متحده آمریکا از سال ۱۹۵۰ در منطقه خلیج فارس هم از نظر اقتصادی و هم از نظر نظامی فعال بوده است. این کشور حتی با وارد شدن مستقیم در جنگ اول عراق جهت آزاد سازی کویت، روابط خود را با تک تک کشورهای شورای همکاری

ایالات متحده آمریکا نیز آماده محافظت از خود باشند، باز می باشد. سازمانهای بین المللی هم امید چندانی را برای ایجاد ثبات منطقه ای زنده نمی کنند. اصولاً هیچ سازمانی که ارزش آن را داشته باشد سازمان منطقه ای نام گیرد، وجود ندارد. آنها یا بیش از حد وسیع هستند و اعضای غیر منطقه ای دارند؛ مانند اتحادیه عرب یا سازمان کنفرانس اسلامی و یا شامل کشورهای مهم منطقه مانند ایران و عراق نمی شوند؛ مانند شورای همکاری خلیج فارس. این شورا در مقابل ایران و عراق تشکیل یافته است. گذشته از مسایل فوق نه تنها سطح جنگ افزارهای منطقه در کل بالاست، بلکه منطقه در تمامی دهه ۹۰ و تا همین اواخر شاهد افزایش سطح تسلیحاتی بوده است. اعضای ثروتمند کشورهای شورای همکاری خلیج فارس به طور اخص به خرید هواپیماهای مدرن و پیچیده و سخت افزارهای جنگی پیشرفته در حجم بالا پرداخته اند. در ضمن هر دوی جنگهای ایران و عراق و به دنبال آن شکست عراق در سال ۱۹۹۱ نیز بر توازن قوای منطقه ای

خلیج فارس تحکیم بخشیده و از خود شورا نیز حمایت می‌کرد. با این همه متأسفانه با دخالت‌های یک‌جانبه نظامی (۱۹۹۳، ۱۹۹۶، ۱۹۹۸) و همچنین بمباران دو هفته یک بار عراق و کوشش برای ساقط نمودن دولت عراق (از طریق لایحه آزاد سازی عراق مصوب ۱۹۹۸) کوشش‌های آمریکا جهت ایجاد ثبات به عنوان یک نیروی موازنه بخش خارجی در عمل نتیجه معکوس داده و باعث ایجاد تشنج و عدم ثبات در منطقه گردیده است. هر چند وضعیت کنونی و آینده کوتاه مدت تاریخ به نظر می‌رسد، به یقین مقدر نشده است که آینده آن هم برای همیشه با عدم ثبات و جنگ‌های مکرر همراه باشد. فرهنگ مشترک و علایق اقتصادی (برای مثال قیمت نفت) ممکن است بتواند پایه‌ای برای روابطی با همکاری‌های بیشتر گردد، حتی محتمل است که به ایجاد «جامعه امن» منجر شود. سؤال این است که چگونه از اینجا به آنجا رسید؟

نقشه راه: امنیت مشارکتی^(۱)

تئوری امنیت مشترک ممکن است راه مناسبی ارائه نماید. این تئوری در اوایل دهه هشتاد به عنوان راهبردی برای معامله با درگیریهای شدید سیستماتیک، ایدئولوژیک و مزمین و به طور اخص جهت حل اختلافهای غرب و شرق تهیه شده است. از آنجایی که درگیریهای منطقه خلیج فارس شباهت قابل توجهی به آن دارد، منطقی است که فرض کنیم تئوری امنیت مشترک ممکن است در ارتباط با این منطقه نیز کاربرد داشته باشد. آنچنان که در گزارش کمیسیون پالم در سال ۱۹۸۲ آمده است، مسئله مهم این است که کشورها متوجه شوند نمی‌توان با زیان رساندن به دیگران به امنیت پایدار دست یافت؛ زیرا به دلیل بی‌تکلیفی امنیتی^(۲) کشورها اغلب دست به اقداماتی می‌زنند که باعث عدم امنیت سایرین می‌گردد و در مقابل، آنها را وادار به انجام اقداماتی خواهند نمود که هرگونه برتری به دست آمده طرف مقابل را خنثی نماید، در نتیجه هر دو طرف احساس عدم امنیت بیشتری نموده و اقدام

1. Cooperative Security
2. Security Dilemma

اولیه در واقع نتیجه معکوس به بار می آورد. فرار از این بی تکلیفی تنها از طریق انجام اقداماتی است که تهدیدی برای سایرین ایجاد ننماید و تنها اقدامات نظامی و سیاسی را دربرگیرد که فقط ماهیت دفاعی داشته باشند.

این قانون کلی کاملاً در منطقه خلیج فارس نیز مصداق دارد و برای کشورهای کوچک تر احتمالاً کوتاه بینانه و نامعقول خواهد بود که به طور یک جانبه اقداماتی امنیتی انجام دهند که علیه منافع عراق یا ایران و یا هر دوی آنها باشد؛ زیرا این دو قدرت بزرگ منطقه پتانسیل و توان دستیابی به برتری نهایی نظامی را دارا می باشند و احتمال اینکه آنها در مقابل همسایگان و دیگران احساس خطر کنند، بیشتر است. در نتیجه، مطمئناً به سود کشورهای کوچک تر است که در اطراف خود با ایران و عراقی همسایه باشند که به جای احساس انتقام جویی، خواهان روابط صلح طلبانه ای باشند. تئوری امنیت مشترک در فرمول اصلی خود، پیش فرض را بر مذاکره و توافق در نظر نگرفته است، در

عوض اقدام یک جانبه را در حالت تعادل ضمنی^(۱) پیشنهاد می نماید. با این همه، به طور مسلم هنگامی که طرفین حداقل با هم به مشورت پردازند و یا حتی سیاستهای خود را هماهنگ نمایند، امکان همکاری افزایش می یابد. این امر با ایجاد چارچوب نهادینه شده به طوری که در تئوری امنیت مشترک تصور شده، نیروی بیشتری خواهد داشت. این تئوری در دهه ۹۰ تحت عنوان امنیت مشارکتی طرفدارانی پیدا نمود. از دیدگاه کشورهای شورای همکاری خلیج فارس در استفاده از روش امنیت تعاونی دسته جمعی برای حل اختلافهای خلیج فارس، باید به جای مهار نمودن ایران و عراق در فکر شامل نمودن هر دو آنها بود. افزایش روابط اقتصادی و حرکت به سمت نیاز متقابل ارزشمند می باشد؛ زیرا باعث خواهد شد که صلح برای طرفین سودمند باشد. ولی عدم تناسب اقتصادهای منطقه مشکل بزرگی بر سر این راه ایجاد نموده است. در نتیجه نمی توان از راههای غیرمستقیم به امنیت مشارکتی دست یافت و باید به طور مستقیم با موضوعات نظامی

رو به رو شد. یکی از اهداف مرتبط، موقعیتی است که ایران، عراق و شورای همکاری خلیج فارس توانمندی آن را داشته باشند که در مقابل دیگری و یا حتی هریک از دو کشور دیگر از خود دفاع نمایند و ارجح آنکه، این توان را بدون احتیاج به نیروهای خارجی دارا باشند.

حالت «برتری مشترک دفاعی»^(۱) آنقدرها هم که به نظر می‌رسد غیرواقع بینانه نیست. بسیار بعید به نظر می‌رسد که ایران و عراق علیه کشورهای شورای همکاری خلیج فارس متحد شوند، همچنین احتمال آنکه کشورهای شورای همکاری خلیج فارس نیز با هریک از این دو علیه دیگری متحد شود نیز بسیار ضعیف است. محتمل تر آن است که یکی از این سه ریسک نموده و برابر دو نیروی دیگر مقابله نماید. در نتیجه بدترین حالت این خواهد بود که یکی از طرفین سعی نماید در برابر جنگ دو طرف دیگر بی طرف باقی بماند (همان طوری که ایران در جنگ خلیج فارس رفتار نمود). گذشته از این، به نظر می‌رسد بقیه جهان از

کشوری که مورد تهاجم قرار گرفته، پشتیبانی خواهد نمود؛ به خصوص اگر مهاجم یکی از دو کشوری باشد که یاغی شناخته می‌شود. ممکن است این پشتیبانی الزاماً به شکل کمک نظامی مستقیم نباشد، ولی به طور مسلم شامل تحریمهای تسلیحاتی و اقتصادی خواهد بود که می‌تواند در نهایت کفه ترازو را علیه مهاجم سنگین نماید. با این پیش فرض که مشکلات نظامی قابل حل بوده و یا از شدت آن می‌توان کاست، شخص می‌تواند پروسه‌ای را مجسم نماید که به سمت «امنیت جامع منطقه‌ای»^(۲) حرکت نماید. کشورهای شورای همکاری خلیج فارس هسته مرکزی خواهد بود و عاقلانه است که بقیه سازمانهای منطقه‌ای مسانند: ASEAN، EU، NATO را سرمشق خود قرار داده و با توسعه دادن خویش دشمنان سابق خود را در آغوش بگیرد. ایالات متحده آمریکا با ارایه ضمانت امنیت مشروط می‌تواند نقش مهمی در انجام این حرکت به عهده بگیرد و با گذشت زمان قادر باشد به طور کامل از منطقه خارج شود.

1. Mutual Defensive Superiority
2. Regional Security Community

چار چوبی برای میانجیگری و حل اختلاف

شروع پروسه‌ای که در فوق به آن اشاره شد، بیش از هر چیز دیگر نیازمند عزم سیاسی است که بدون آن هیچ گونه پیشرفتی حاصل نخواهد شد. حتی با وجود اراده سیاسی لازم، مهم است که کشورها انتظار نداشته باشند اختلافها به طور اتوماتیک حل شود، بلکه باید کاملاً مجهز به مکانیزمها و ابزارهایی باشند که ممکن است در میانجیگری مفید بوده و راه حل اختلاف را هموار نماید. هر چند ابزاری که در موارد دیگر (برای مثال درگیری شرق و غرب) مفید واقع شده‌اند را نمی‌توان به شکل مکانیکی در محیطی دیگر از قبیل منطقه خلیج فارس به کار برد، ولی کاملاً عاقلانه است که به شکل آزمون و خطا از آن تجارب بهره گرفت.

رژیم امنیتی ای باید بر اساس آن پایه گذاری شود. برای طرفی که خواهان آغاز گفت‌وگو می‌باشد، نقطه مناسب برای شروع، باز بودن است، که می‌تواند با انتشار اصول سیاسی واضح و شفاف امنیتی برداشتهای خود را از تهدیدها، اهداف و احتمالاً راهبردهای خود بیان نموده و از کشورهای دیگر دعوت نماید که متقابلاً دست به این عمل بزنند. قدم مفید دوم می‌تواند مشاوره دوجانبه باشد، به ویژه اگر نتایج آن آزادانه به اطلاع دیگر بازیگران رسانده شود. این امر به نوبه خود می‌تواند منجر به مشاوره چندجانبه شده و در نهایت دربرگیرنده همه طرفین باشد. در هر مرحله هرچه حساسیت موضوعات مورد بحث بالاتر باشد، بازیگران غیر کشوری می‌توانند نقش مهم‌تری ایفا کنند.

الف: ابزار سیاسی

نگاهی تازه به «معاهدات عدم تجاوز»^(۱) هر چند این گونه قراردادها دارای سابقه درخشانی نیستند، ممکن است قابل تعمق باشد. البته باید توجه داشت که این قراردادها به تنهایی ضامن صلح نیستند (همانند قراردادهایی که توسط آلمان نازی در ۱۹۳۰ امضا و سپس شکسته شدند).

واضح است که گفتمان نقطه آغاز مناسبی است. هدف این گفتمان باید به سادگی برای آشنایی طرفین با وضعیت و موقعیت طرف مقابل باشد، که پیش شرطی است برای همدلی و درک متقابل و هر گونه

1. Non-Aggression Treaties

البته می توان اعتراض نمود که این قراردادها بی ثمر و یا تکراری هستند؛ زیرا که هم پیمان برپان - کلوگر (۱۹۲۸) و هم ماده هر دوی Kellogg- Briand ۱۹۲۸ و ۴-۲ منشور سازمان ملل متحد در حال حاضر علیه تجاوز دارای منع قانونی مشخص و از نظر بین المللی لازم الاجرا می باشند. با این همه، اول اینکه در حال حاضر هم چندین قرارداد و موافقت نامه منطقه ای موجود است که شامل همان تکرار است. دوم اینکه، چنین تکرارهایی ممکن است در واقع ارایه دهنده اطمینان اضافه جهت ثبوت نیت صلح آمیز باشند. سوم و احتمالاً مهم تر از بقیه، تعهد بدون ابهام عدم تهاجم می تواند نقطه آغازین سودمندی را جهت اصلاحات رهنامه فعالیتها و تعلقات نظامی ارایه نماید. اگر کشوری دارای نیت تجاوز گری نباشد، به نظر می رسد که نیاز موجهی به تسلیحاتی که دارای جنبه های دفاعی نیستند؛ مثل موشکهای دوربرد بالستیک، نداشته باشند و همچنین نیازی به مانورهای عظیم آفندی نیز نمی باشد و منطقی به نظر می رسد که از آن خواسته شود در رهنامه نظامی تهاجم آمیز

خود دست به اصلاحات بزند. ایده امنیت دسته جمعی نیز همانند فوق در گذشته شکستهای بسیار خورده است، در این رابطه می توان به تجربه جامعه ملل اشاره نمود. با وجود این، بسیاری از انتقادهای اخیر از نظر منطقی دارای نقصان است؛ برای مثال، نه نیازی است که چنین سیستمی صد در صد بدون خطا باشد و نه اینکه لازم است خود کار عمل نماید تا بتواند مفید واقع شود. اگر متجاوز بالقوه در محاسبات خود به این نتیجه برسد که درصد احتمال اینکه سیستم همان طور که فرض شده عمل نماید (همان طور که برای کویت عمل کرد) بالای صفر باشد، می توان استدلال نمود که سیستم تا حدی دارای اثرات بازدارنده است. لازم نیست که اعتبار تعهد اعضای چنین توافقی صد درصد باشد (که در واقع هم نامحتمل است)، تنها کافی است این عدد بالای صفر باشد. در ضمن نیازی هم نیست که چنین توافقی کاملاً مکتب مساوات^(۱) و یا جهانی باشد تا آن را دارای ارزش بدانیم. هر چند اعضای دایمی شورای امنیت سازمان ملل متحد و احتمالاً متحدان آنها از مجازات

1. Egalitarian

مصون هستند، این سیستم احتمالاً بازدارنده ممکن است بحث برانگیزتر باشند، هر چند که دیگر کشورها از اقدامات تجاوزگرانه‌ای است بندهای ۲-۴ و ۲-۷ منشور سازمان ملل متحد که در غیر این صورت به شروع آن تمایل دارند؛ بدون هیچ شرطی اصل فوق را شامل هستند و اگرچه این سیستم گارد محافظ ایده آلی در نتیجه در حال حاضر هم عدم دخالت در نیست ولی به طور مسلم از هیچ بهتر است. امور داخلی از نظر عرف بین المللی لازم الاجرا از این گذشته، امنیت دسته جمعی تعهدهایی می باشد. با این حال، تخلف از این عرف سابقه ایجاد می کند که می تواند به عنوان قدم اول تاریخی دارد و در نتیجه تأیید مجدد آن برای آماده کردن زمینه همکاری متقابل می تواند عامل مهمی در روند صلح باشد؛ برای واقعی، مفید واقع شوند؛ مثل تأسیس نمونه می توان به آمریکا مرکزی اشاره نمود. چارچوب فرماندهی مشترک و انجام مانورهای ممکن است خودداری کشورها از فراهم آوردن نظامی مشترک و غیره.

اگرچه قراردادهای عدم تجاوز و امنیت از کشور (مانند قرارداد الجزیره مابین ایران و جمعی منطقه ای باید به طور عمده با کوشش عراق که طرفین متعهد شدند پشتیبانی خود را نیروهای بومی پایه گذاری شوند، قدرتهای از کردهای کشور دیگر قطع نمایند) قدم خارجی ممکن است بتوانند نقش پشتیبانی کوچکی باشد، اما این قدم کوچک می تواند در مهمی ایفا کنند. آنها به سادگی می توانند مسیر به رسمیت شناختن متقابل دارای تضمینهای مشروط امنیتی ارائه دهند؛ برای اهمیت قابل توجهی باشد. حتی ممکن است مثال تضمینهایی که تنها مربوط به کشور آن را از قدمهای دستیابی به یک سیستم خاصی نباشند و در کلیه وقایع احتمالی آینده و ستفالیایی دانست که مسلماً نسبت به معتبر باشند. این تضمینها می توانند برای هر وضعیت کنونی برتری دارد. همچنین این قدم کشوری که مورد تجاوز قرار گیرد، دارای اعتبار قادر است از درگیریهای قومی - مذهبی که باشند، ولی حمایت عرضه شده تنها برای رفع می تواند منطقه ای مانند خلیج فارس را همان مشکل خاص ادامه خواهد یافت. بی ثبات نماید، جلوگیری کند. با توجه به اینکه موافقت نامه های عدم دخالت در امور داخلی در این حالت متخلفان حقوق بشر به طور

تلویحی در مقابل دخالت نظامی مصون خواهند بود، بهتر آن است که مکانیزمهای تخفیف هراس ایران و عراق بهتر است دیگری برای برخورد با چنین مشکلاتی در نظر ایالات متحده آمریکا هم از نیروی نظامی خود گرفته شود که ابزار غیرنظامی را شامل گردد. استفاده کند و یا حداقل با کشورهای عضو کشورهای شورای همکاری خلیج فارس

ب. ابزار کنترل کارکردی تسلیحات همکاری نماید. بیشتر این اقدامات دارای

کنترل کارکردی تسلیحات مربوط به ارزش اضافی آشنایی پرسنل نظامی کشورها با فعالیتهای نظامی بوده و معمولاً به دو بخش یکدیگر بوده که در جای خود ممکن است باعث اقدامات اعتماد سازی و اقدامات امنیت سازی از بین رفتن تصویر دشمن شود. اقدامات تقسیم می شود. اعتماد سازی سنتی اساساً اعتماد سازی و امنیت سازی قدری فراتر سعی در کاهش بحرانهای امنیتی از طریق کم می روند، در نتیجه ممکن است برای مراحل کردن سوء تفاهمهایی نماید؛ برای مثال با بعدی مناسب تر باشند و در واقع برخی از شفاف سازی مسایل نظامی این عمل نه تنها فعالیتهای نظامی را ممنوع نموده و برخی را باعث کاهش نگرانیهای بی دلیل کشورها در تحت نظارت و کنترل قرار می دهند.

مقابل رقیبان نشان می شود، بلکه به کشورهایی مطابق قراردادهای اعتماد سازی و که به واقع طالب صلح هستند این شانس را امنیت سازی مانورهایی که در تقویم سالانه می دهد که نیت صلح جویانه خود را به نظر اعلام نشده اند ممنوع هستند. مانورهایی که رقبایشان برسانند. اقدامات مرتبط ممکن بزرگ تر از حد معینی باشند - یا به طور کلی و است شامل خبررسانی قبل از انجام مانورهای یا فقط در مناطق مرزی - ممنوع هستند. نظامی بزرگ (مثلاً، ارایه تقویم سالانه)، و یا همچنین برای جلوگیری از دور زدن قوانین از دعوت از ناظرین برای بازدید از این مانورها طریق برگزاری تعداد زیادی مانورهای کوچک باشد. برخلاف حالتی که در اروپا وجود دارد، به جای یک مانور عظیم، تعداد مانورهای در منطقه خلیج فارس چنین اقداماتی باید سالانه نیز دارای محدودیت می باشد. چنین شامل بخش دریانوردی نیز باشد تا بتواند از قوانینی در میان دیگر فواید باعث می شوند که

احتمال (واقعی یا احتمالی) مخفی نمودن قانونمند نمودن زیر نظر گرفتن تعلقات تدارک حمله در لباس یک مانور بزرگ وجود تسلیحاتی، قدمی فراتر می‌رود. در حالت نداشتن باشد و در نتیجه نوعی بیمه در مقابل اقدامات مربوط به اعتماد سازی و امنیت سازی حمله غافلگیر کننده ارایه می‌نماید. علاوه بر میانی بین CSBM, CBM (که بیشتر جنبه روشهای فوق، می‌توان اقدامات دیگری را نام شفاف سازی دارند) و کنترل ساختاری برد که برای ایجاد اعتماد مابین طرفینی که تسلیحات واقعی فاصله ای وجود دارد که با هیچ‌گونه اطمینانی به هم ندارند، می‌تواند گسترش شفافیت ساختار، گسترش جنبه و مفید باشد (در چنین حالتی اعتماد سازی ساز و کار نظامی نیروهای مسلح پر خواهد شد. بی‌فایده است)، برای مثال می‌تواند به انتشار اجرای کامل ثبت انتقال تسلیحات توسط «گزارشهای مفید»^(۱) در مورد سیاستهای سازمان ملل متحد هم قدم اولیه قابل توجهی امنیتی و دفاعی اشاره کرد که به کشورها این در این راستا می‌باشد. ایده آل خواهد بود که امکان را می‌دهد تا بهتر بتوانند اعمال نظامی قدم فوق را با ثبت منطقه ای تسلیحات که باید یکدیگر را تفسیر نمایند. سمینارهایی در مورد اطلاعات لازم را در مورد تسلیحات موجود و رهنامه راهبردهای نظامی برای تبادلات همچنین تولیدات نظامی داخلی شامل اطلاعات در خصوص برنامه ریزیهای نظامی، به سلاحهای سبک تا سلاحهای کشتار جمعی طور کلی ایده آل هستند. تأسیس مرکز باشد، تکمیل نمود. هر چند شفاف سازی مدیریت بحران می‌تواند حتی مفیدتر باشد؛ موضوعات فوق به خودی خود باعث تغییر زیرا قادر خواهد بود در هنگام مشاهده ماهوی نظامی نخواهد شد، ولی می‌تواند قدم فعالیت‌های نظامی مشکوک به ارایه مشاوره اولیه ای در این راستا باشد؛ چون می‌تواند واقعی بپردازد. به کارگیری و خرید برخی از تسلیحات را نامشروع دانست.

ج. کنترل ساختاری تسلیحات

هدف از کنترل ساختاری تسلیحات

کنترل ساختاری تسلیحات از طریق رسیدن به موقعیتی است که قبلاً تحت عنوان

1. White Papers

برتری دفاعی متقابل شرح داده شده و این است که نیروی دریایی را نیز شامل شود. شرایطی است که هر کشور و یا اتحادی قادر خواهد بود در مقابل هر حمله احتمالی از خود دفاع نماید، ولی قادر به حمله موفقیت آمیز به بقیه نباشد. این موضوع عمدتاً به حجم، ساختار گسترش و تسلیحات نیروهای نظامی متعارف مربوط می شود؛ هر چند سلاحهای کشتار جمعی نیز مهم هستند. با این همه، متعهد می شوند که از تولید و یا ایتساع موضوع - آن چنان که برخی منتقدین برای تمسخر بیان می کنند - این نیست که سلاح خاص و یا گروه خاصی از سلاحها را به دلیل طبیعت تهاجمی آن جدا نماییم، بلکه باید موقعیت و ترکیب کلی نیروهای مسلح را برای توان بالقوه تهاجمین و تدافعی تحلیل نمود. برپایه چنین بررسی فراگیری، معیار دفاعی از نظر گسترش و لیست سلاحهایی که باید تقلیل یابند مشخص می شود، همان گونه که این اتفاق در اروپا با قرارداد CFE در مورد نیروهای متعارف نظامی انجام گرفت. نیروهای ناتو و پیمان ورشو توافق کرده بودند که تأکید را بر تانکها، نفر بره‌ای زرهی، توپخانه، هواپیماهای جنگی و بالگردها قرار دهند. لیست سلاحهای مورد تأکید در منطقه خلیج فارس احتمالاً متفاوت خواهد بود و در هر صورت منطقی و حداقل حسن آن این است که انحصار اتمی

است که نیروی دریایی را نیز شامل شود. هنگامی که بحث سلاحهای کشتار جمعی مطرح می شود، خطر اصلی تکثیر و انتشار سلاحهای هسته ای است؛ به همین دلیل منطقی است که اولویت بالایی به ایجاد منطقه ای عاری از تسلیحات اتمی در این بخش داد. به این وسیله کشورهای منطقه کشتار جمعی نیز مهم هستند. با این همه، متعهد می شوند که از تولید و یا ایتساع موضوع - آن چنان که برخی منتقدین برای سلاحهای اتمی خودداری نمایند و همچنین کشورهای دیگر نیز از مستقر نمودن تسلیحات اتمی خود در این منطقه منع می گردند. به تبع آن (احتمالاً با اضافه کردن پیوستی به قرارداد اصلی) قسدرتهای اتمی می توانند به ارایه ضمانت امنیتی معطوف به موازنه - منفی به تمامی طرفین قرارداد پردازند و تعهد نمایند که تسلیحات اتمی خود را نه برای تهدید و نه استفاده واقعی، علیه آنها به کار نگیرند که این در واقع اعطاء امتیاز کوچکی است؛ زیرا استفاده از تسلیحات اتمی در دادگاه عدالت بین المللی غیرقانونی اعلام گردیده است. قدرتهای اتمی با کمک به نظارت بر اجرای قرارداد می توانند مفید باشند؛ زیرا به یقین این کار در جهت حفظ منافع ملی آنها نیز می باشد و حداقل حسن آن این است که انحصار اتمی

آنها را حفظ خواهد کرد. موضوعی که علیه نظامی تا حدی کاهش یافته باشد که بتوان از قرارداد NWFZ منطقه عاری از تسلیحات راه‌حلهای سیاسی برای حل اختلافهایی که اتمی وجود دارد، این است که در همسایگی بیشتر سیاسی هستند، استفاده نمود.

خلیج فارس قدرت اتمی اعلام نشده‌ای به نام اسرائیل وجود دارد. بسیار مشکل است که این کشور را نادیده گرفت و به همان میزان مشکل است که آن را نیز شامل قرارداد نمود. یک راه حل برای این مسئله غامض گسترش وسعت قرارداد و شامل نمودن بقیه سلاحهای کشتار جمعی (تسلیحات شیمیایی و بیولوژیک) و ایجاد منطقه‌ای عاری از سلاحهای کشتار جمعی می‌باشد، ترتیبی که مسلماً همگان از آن منتفع خواهند شد.

نتیجه‌گیری

همان‌طور که مشاهده شد، اقدامات متعددی برای ایجاد ثبات در منطقه شکننده خلیج فارس موجود است. چارچوب میانجیگری اختلافات سرشار از ابزار و مکانیزم‌هایی است که به نظر می‌رسد در خلیج فارس نیز قابل اجرا باشند. آیا این ابزار بیش از هر چیز بستگی به اراده سیاسی این کشورها برای فرار از وضعیت ناپایدار و مستعد جنگ کنونی دارد، به طوری که نگرانیها

جدول ۱. توازن قدرت منطقه‌ای بر اساس آمار مخارج نظامی جهانی و انتقال تسلیحات ۱۹۹۸

(Constant 1997 US\$)		تسلیحات وارداتی		تسلیحات و زرادتی		نیروهای مسلح (۱۰۰۰)		(Constant 1997 US\$)		مخارج نظامی	
%	۱۹۹۱-۹۷	%	۱۹۸۷-۹۰	%	۱۹۹۷	%	۱۹۹۷	%	۱۹۹۷	%	۱۹۸۷
۷	۶۲۲۶	۱۴	۱۰۰۴۴	۴۳	۵۷۵	۲۴	۳۵۰	۱۳	۴۷۳۰	۱۳	۹۳۵۰
۰	۰	۳۰	۲۱۲۱۲	۳۳	۴۵۰	۶۳	۹۰۰	۴	۱۲۵۰	۴۸	۲۵۰۰۰
۹۴	۸۸۹۵۶	۵۷	۴۰۷۳۴	۲۴	۳۲۶	۱۳	۱۸۶	۸۳	۲۹۵۱۵	۳۹	۲۸۶۴۴

منبع:

Bureau of Verification and Compliance, Department of State, 2000